

مدار: چهار باغ

(توانشگاری)

آشفت

نمونه و مدیر مسئول

نمونه و مدیر مسئول

وجه اوله قیلا

در وقت میشود

نمونه و مدیر مسئول

آشفت

فکاهی اجتماعی هفتک

(قیمت اشتراک)

سالانه ششماهه

۳۰ قران ۱۸ قران

خارجی به علاوه اجرت پست

اعلانات - بطور معمولی جرابد

صفحه اول دو قران ۲ و ۳

سی شاهی ۴ یک قران

تک شاهی و شش شاهی

دی که نمون نداره انقله ز بون نداره

دم بدبخت را چون بجوش کسی بدبخته! من از وقتی
خونه این آتش بجون گرفته یا گذاشتم يك آب خوش
ز کلوم پایین رفته. نصف شب پا میشدم ستار و آتش
میگرم نایدارشه چائی زهره بار کف خیر مرش زه قصابخونه
شب هم وقتی میومد خواند نمیدونم ساعت چه بود
ساعت پنج بود خدا میدونه چه ساعتی میدونه جزئیات
داشته از ش بدبخت کجا بودی بگو وقت اگر خودش داش
میخواست میبخت قهوه خونه یا چو داره حساب میکردم
نمیدونم این حساب چر نمومی داشته! بدتر از همه نمیشد
جوش روی از بواکند گوشت و چربی آدم خفه میشد!
شب هر روز دعا میکردم یا خدا منو مرگ بده یا شر این تیکه
تیکه شده رو از سر من کوتاه کنه. یکشب سر شب بود
اشتباه بودم یه زن فی صاحب موندن شو و صابا میکردم
نمیدم يك فکلی تا عیال و عینک فی الله اومد تو اطاق!
بشدم دو زن به هم کبر داشته میخواستم داد زن زبونم
بند و مده بود از ترسه چشمهام رو هم گذاشتم نمیکردم
به کوبه زدن! بگو وقت فهمیدم صدای خنده اش میاد و میگه (نه
اگر از چی میترسی خودم) درست گوش نردم دیدم که صدای
بایی "اگره! چشمهام واکردم هر چی از دهنم بیرون اومد کفتم

ز لا کسی که نمون نداره انقله ز بون نداره

نمی که زن و بچش را صبح میداد از میره نصف شب میاد

فکلی نمی بنده کسی که نمی برسه این زن بدبخت نه
چی خوردن پول از کجا آورده عینک نمیزند! عیادت نمیکردم!
چیز بکه یاد گرفته از فکلی کبیری هی داد بزنه هی
اوقت تلخی کنه! شب اومده میگویم (آخر مرده داره
هوا سرد میشه من بجهنم فکر بجهت باش از سرها میمیزن
ایشالله!) جواب میدم (ترس امسال بخاری میزاریم!!)
گفتم (به به حالا درست شد من با نام زیر بخاری
خوابیده انم زیر بخاری خوابیده که من بخوام)
میگه (نمیخواهی برو خونه بدرت من دیگه زیر کرسی
نمیخواهم!! چی چی سرت را درد بدارم یکی دو تا که
نیست تازه يك چیزی خریده آورده میگه (بخانه را
اوطو بزن) منم که اوطو نمیدونم چه اومدم اوطو
بزنم شلوارش سوخت شب که اومد من را گرفت بباد
کنتک حالا زن کی زن خدا بدامرز میسکینه را
میگفت (مردی که نمون نداره انقله ز بون نداره)
حالا حکایت این آتش بجون گرفته شده عوض همه چی
فحش میدم کنتک میزنه نمیدونم چه خدای به سرم
بزنم الهی خدا جزای اینفلور مریدا را خودش بده
کسی هم نیست يك کلمه حرف بزنه یا بشه آخر بقول
کانتا سیاهه واه خدا بی داریم

آشفت

بله خدا هیچ کافری را اگر فکلی سبده و هشت پند از

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

از پرده برون آمد روز نامه آشفته

بر پا شده زین نامه هنگامه آشفته

مردم همه جیراند از خامه آشفته

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

این مرد که هر روزی يك عشق سر دارد

هر هفته و هر ماهی مشغول يك كار

که ناجرك فاجر که مفلس و بیچاره

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

چندیست که عشق او چسبیده روزنامه

ول کرده همه خوبان چسبیده روزنامه

کویا که وکالت را ره دهنده روزنامه

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

دیروز حسن کر به میگفت به موشا نا

روزنامه آشفته يك جوش و خروش نا

انداخته در مردم افکنده بدورا نا

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

آشفته بیا ول کن هوچی سر بازار

روزنامه آشفته مهر تو خطر دارد

مردم همه میگویند ای طفلک بیچاره

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

آشفته جفنگی تو درویش و ملنگی تو

در فن سخن رانی بی بهره و لنگی تو

باجع هنرمندان امروز بجنگی تو

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

آشفته نکش زحمت کار تو نمیگیره

رو به همیشه بالا آستر همیشه زیر

زود آمده اما افسوس که باز هم دیر

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

حالا دیکه خوددانی این کوی و اینم میدون

میخواهی بیاداخل نمیخواهی برویترون

بلبل به نوا گوید با ناله و با افغون

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

امضاء خیر خواه

ریون ایکس - رادیو تلگرافیک

خدا پدرش را ایامرزد که این اسبابهای تازه را اختراع
میکنه راستی راستی از وقتی ریون ایکس و رادیو تلگرافیک
اختراع شده کارها به اسونی درست میشه، مثلاً آدم اینجا
نشسته باریس تیارت میدن این صدای او نها را میشنفه
یا بعضی از دکترها بیچارها نمیفهمیدن تاخس چه ناخونی
داره هی دوا میدادند تا یکی از اون دواها با ناخوش را
خوب میکرد یا میفرستاد اونجا که عرب فی میداد زه
حالا براشون خوب شده تا ناخوش میاد میفرسن برلموی
اون که ریون ایکس داره اول نوی شکمش را می بیند
و انوقت رای دکتر مینویسه که کجاش عیب کرده .

حالا مدیر روز نامه آشفته هم يك دستگاه ریون ایکس
و يك دستگاه رادیو تلگرافیک نمیدونم از کجا آورده همین
طور که نوی اداره نشسته هر جارا دلش میخواهه نگاه
میکنه هرکي هر جا بره هرکاری نکنه اون می بیند با اینکه هر
هر حرفی نزنه اون میشنفه انوقت میره پشت میزش
قلم ور میداره بنا میکنه به نوشتن حالا دیکه او نهائیکه
شب و روز مشغولند ملالت خودتون باشند از ما آفتن
بود نو خیابون از من کله نکنین که چرا به ما خبر ندادی
(رفیق شما)

نام فامیلی

مصور . از نقاشی بی بهره است - سیاح . ولگرد است
زوار . همیشه زیارت میکند - پر هیز کار . مال اندیش
است - بجا ور . به محل تولدش علاقه ندارد - کامکار .
اسم بی مسمی است - محضوت . دیوانه است
ناصری . فعلاً رئیس مالیه شهری است ! دار و گز .
با دکتر همدست است - فاضل زاده . خودش هم فاضل
است - شفا . با خداست - خوشدل . عصبانی نمیشود

بقیه دارد



۸ جواب به خیر خواہ

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره !

نمیدونم چی بگم به مردم بیکاره

مردیکه از برای من شعر و غزل مباره

اومده تو اداره سر بسم میزاره

بمن میگه روزنومه فائده نداره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره !

کی ز تو موشورت گرد که روزنومه چه جور

کی بنو گفت این آتش بی تکه باشوره

بچه از تو پرسید این راه نزدیکه که دوره

تو نمیفهمی هنوز ای احمق بیچاره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره !

عقل تو دولا شده زود برو رک زن

کار نداری برو تو کو چها سک زن

یا برو تو چاه حوض رو آب پشتک زن

تو که نداری شعور به این کارت چیکاره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره !

روزنومه زرد بونه تو چه میدونی عمو

خواجه بده رسونه تو چه میدونی عمو

دخلت ز حد بیرونه تو چه میدونی عمو

اما نه از بهر تو بهر کسبکه داره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره !

حالا دیکه دم زن روز رشولات بشین

مقصودم وفه میدی دیکه بروجات بشین

نکو بده روزنومه بروجلو بات بشین

میفرسم از برایت این هفته یک شماره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره !

در خواب آشفته

دیشب بعد از فکر و خیالات زیاد خوابم برد

خواب دیدم که در شهر بابل سرکه تراشی بود که در

فصل انکور بافی دیده خشخاش را به ارم میبرد و

الا نه جغد را کباب کرده میخورد گفتم چه میخوری

گفت گاهی کلاه ملخ میدوزم و گاهی موزه شتر میترشم
سؤال کردم آیا در این شهر ... گفت مراچه که
به نعل کوسفندان مردم بخیه زنم مگر در این شهر
غریبی و از نرخ بازار خبر نداری که شتران را به
قصایی و اسبان را به معاری اجیر میکنند؟ گفتم
بلی در این شهر غریبم فردا آمده دیروز مراجعت
خواهم کرد . بقیه دارد

نکا بدست نه نه کن

مثل نه نه غریبه کن

دختر گوید

خنم جان دختر آهمه آلا کارسون گردن

کیساشونه زدن کاراشونه آسون کردن

آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

جواب مادر

ننه نه خاک بسم زن از این حرفها ننه چون

تو دختر شیخ ... نکن از این کارا ننه چون

نکا بدست نه کن مثل نه غریبه کن

دختر گوید

دختر همساده من قدش کو چکتر ز منه

سرش پوشیک زده تنش بلوز و دامنه

آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

جواب مادر

اون باباش ابوئید تو دختر شیخ ...

اون تنش آب کبر من بوده تو دختر منی

نکا بدست نه کن مثل نه غریبه کن

دختر گوید

ننه این حرفها چیه اقام برآمن چی کار داره

مگه مرده شور من تو قبر اقام میزاره

آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

X

جواب مادر

ننه الهی لال بشی خیر نیمنی از عمرت
زیر کل با مال بشی خیر نیمنی از عمرت
نکا بدست ننه کن مثل ننه غریبه کن

دختر گوید

خانم جان من میخوام موسیقی تحصیل بکنم
بروم مدرسه علم و تکمیل بکنم
آخه منم دلم میخواد اذتم بده اونجور کنم

جواب مادر

ننه دختر نجیب مدرسه و ست و نمیدخواد
آخه دختر خونه که رقص و آواز نمیدخواد
نکا بدست ننه کن مثل ننه غریبه کن

دختر گوید

فرما منم مادر میشم علم کمال خوبه برام
ایشا الله بی پدر میشم علم و کمال خوبه برام
آخه منم دلم میخواد اذتم بده اونجور کنم

جواب مادر

وقتیکه ای بدار شدی خودت میدونی دختر
ایشا الله در بدار شدی خودت میدونی دختر
نکا بدست ننه کن مثل ننه غریبه کن

مانیتیس

اگر شخص حدودی را که برای قوه خویش تصور میکند
خیالی و موهومی نداند و بر عکس ملتفت شود که در وجود
و در اطراف او قوای نامحدود کائنات وجود دارد انوقت
است که داخل زندگانی جدیدی شده می بیند که به مخزن
همان قوه دسترس دارد و اگر این اینمطلب را همیشه در
مغز خود پرورش داده و این حقیقت را پیوسته در
خطر خود داشته باشد قوای موجوده در ششها رفته رفته
استحکام یافته و روز بروز زیاد میشود و بالاخره دارای
یک اراده کاملی خواهد شد که مانند قوای نامحدود

ابن یمین

باغب فی شفقه می انبوا د گفت کی کوژ پشت جامه کبود
چهره سیده است از زمانه تورا پیر ناکشته در شکستی زود
گفت پیران شکسته دهرند در جوانی شکسته باید بود

در کائنات قوی و توانا باشید

بسیاری از اشخاص تحقیق فی در باب آثار اجتماعی
و مقناطیس ذاتی نموده و دانسته اند که این آثار تابع
خواص دماغی و عصبی قوت اراده است لیکن باوجود
پی بردن به این نکته نتوانسته اند مقناطیس ذاتی خویش
را تحت اواپی و الهامات عقل ادراک نمایند و علت این است
که اشخاص از روابطی که مقناطیس و قوه فکر را یکدیگر
مرتبط دارد اطلاعات کامله نداشته و هم چنین از روابط
قوا با بدن بی خبرند - زیرا در کلیه این اشخاص هر
لحظه هزاران خیال تولید گشته که نه فقط قوه خیالی
انها را تلف میکند بلکه آن قوه را بضرر آنها و میدارد
نفس انسانی باید تحت حقیقت را شناخته و
بعد در پی تحصیل آن برآید همیشه شخص از روابط
حقیقت که بین مقناطیس ذاتی روح و بدن موجود
است مطلع شد انوقت بی بحقیقت برده میتواند زندگانی
بهر و وسیع تری منتظر باشد

تمام موجودات ذاتی حیات قوای خود را از
منبع بزرگ کائنات گرفته و بدن آنها قوا را تبدیل بحرارت
و قسمت کمی از آن را صرف قوای مادی و انجم حرکات
بدنی میکنند یک قسمت از آن قوه برای ایجاد افکار
و قسمت دیگری برای سلول های بدنی بکار میرود
حرارت نوعی از قوه است که از قوه فکریه پستتر
است و از این مطلب معلوم میشود که تغییرات درجه
حرارت را حواس میتواند درک کنند در صور تیکه از
درک تشعشعات مقناطیس و قوه متفکره عجز جزند
بقیه دارد